

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

سیاسی	سیاسی
-------	-------

داد نورانی
۰۲.۰۴.۰۹

ساطوری از خشم

و ما باید برخیزیم
و بگوئیم
که های!
صبح نمرده ست
خورشید را دریابیم
و بدانیم
که شب را پایانی هست
و سیاهی را انجامی
روح برزخکده ماست
در دالود
ما درین رهگذریکه
همه با گرز ازان می گذرند
بنگ و باروت فقط میدانیم
که بر هر دمنی
با دشنه داغ
همگی کاشته و میکارند
دست زور آوری هر روز بران
چکه مہری، زکین می بارد!!
این چه نانی که قضا،
بهر ما مہر زده ست
پای فقر و افیون
هر نفسی در راه ست
گاه تناولی از برگ
گاه علوفه
ما مگر انسانیم؟!
ما مقدسیان این گورستانیم؟!
و ما باید برخیزیم
ما در « صفر بغداد» هم نمی گنجیم
با اینکه نیمی از ساکنان «بین النهرین»
طعمه گرگ تجاوز شده اند
نیم دیگر چشم بر راهند
تا هنوز نگفته اند، هرگز
سوری ها به عراقی ها،

«مادر قحبه»

زخم تحقیر زخونین زخم
سوزنده ترست
بر سکوی که چه گویم
«موطنم» مینامند
و دران ما دگرانیم
همه اشغالگران
رخ به اشغال کبیر
جائیکه
سود دران ملیار دست و صرف ها ملیون
چه پُر «درد»
با زبانی که عطر حجله وزان میخیزد
پای یک پرچم خون
گردن دوستی را
«خم و خم و خم» میدارد
و همه گُشت و جنایت را
به مدالی می بخشد
و چه «شیرانه» ندا میدارد که
شما جمله عزیزان منید
قلب و ایمان منید
راز پنهان منید
و با عشوه که هان!
درد ملت آغشته به درد !!
از همه سُرَب کشایانی که دی
به مدالی پروردید
و مرا حال
عزیز دل تان میدارید
زنیقی در تن تان میکارید
پای یک جوخه و یا جانب زندان برید
عشوه من بخريد
چکمه پای شما سرمه دیدار منست
عشق پوشیده تان بر سر بازار منست
و «بایسر»
که از میانسالی خود میگوید
و شاید هم
خیلی ازان کوچک و کوچکتز باشد
اینک، صابونی
به جا جایی «توارش» بخلاند
و دهان «آکادمیسین» به کف آورد
کفش «شیر» دستان را
در لای مدالهای «رفیق»
به گلوگاش بیاویخت
این دو دل داده ، دو پیام آور
وقتی تشریک «مدالی» بزندان
و حنتی فرش زمین خواهند کرد
تمثیلی، از «نظم نوین» خواهند کرد
آنگاه ، جبهه «ملی دموکرات»
چو بادی به هوا خواهد رفت
و باز هم
لفظ دالز چقدر زیباست !!
وقتی «بامال زر» همراه ست
لیک در دامن، عده ای میگنجد
شهبازان!!
همگی «شیشه سیاه»
خوشه ای گرم «جهادی»

میچینند

وز فرازِ دو سه قصر
لشکر فقر و گدا می بینند
هنگ سرگشته و معلول
چه تفرجگاهی!!

ما باید بر خیزیم
«شیخ» ها همه تزویرگرند
و یا حقه فروش
وقتی «شیرون» به همه میگوید
و «اکرام» به کتابش می آرد
که من و شیخ
همین فردا
قهوه و چای و صبحی خواهیم زد
و صدمین بار
به هم نان و نمک خواهیم شد
پرده ها ، یک یکی
درز و ترک بر میدارند
و ما باید بر خیزیم
این همه سالوس
که سجده به یورو زنند
و دالر چه عشق نافرجامی
به قوغ شعله ای بر بندیم
و ما باید بر خیزیم
مردان «عرب»
رو به «وزیرستان» اند
تا «غزه» را به لقایش بسپارند
و به دروازه ای «اورشلیم»

هر چه قصابند

ساطوری
با تب تند «صبرا» و «شتیلا»
بر پشت سوهان غزه تیز کنند
و «حماس» ازان
خوشه ها بر چینند
و یکی دیگر، فریادی
پشت این برزخ ما می لرزد
شرف و عزت ما در خطر است
و با انتحاری

انفجاری

جاروکش مظلومی، باید گشت
کودکانش به تضرع
ما قرص نانی ز قضا می خواهیم
و ما باید بر خیزیم
وین همه ننگ چین
در شط داغ فرو اندازیم
و در ته تشت قیامی بشویم
و بگویم که
ما باید بر خیزیم
* * *